

## طنز سیاسی در کلام سعدی

( گلستان و بوستان )

حسین صفری نژاد

دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

### چکیده

شیخ مصلح الدین سعدی، چهره های متفاوتی از خود، در ادب فارسی نمایانده است. گاه شاعری است که با روش سهل و ممتنع به وعظ و اندرز می پردازد و گاهی در چهره ی یک عارف لب به سخن می گشاید. زمانی با شور و حرارت، چونان عاشقی دلسوخته و پاکباز در باب عشق و شور و مستی بی پرده پوشی، صریح و خوشایند، رازهای عاشقی خویش را برملا می کند و در جایی دیگر همانند جامعه شناسی آگاه و متعهد به بیان بازتابهای سوء اجتماعی عصر خود می پردازد و با به تصویر کشیدن اعمال و رفتار حاکمان، زاهدان و... مردم فریب با افشای قصد و اندیشه پلید آنان در جای جای آثار خود نقاب از چهره دروغین شان بر می دارد و چون مصلحی اجتماعی با درد عامه مردم همدردی می کند. در این مقاله کلام سعدی را از منظر منتقد اجتماعی عصر خویش، مورد بررسی و باز بینی قرار می دهیم.

کلید واژه: سعدی، طنز، سیاست، اجتماع، نقد.

### مقدمه

همه نظریه پردازان ادبی بر آنند که هرگونه آثار و کلامی در جامعه به واسطه عوامل و تأثیرات زمان ایجاد می شود و هیچ نویسنده، شاعر و هنرمند راستینی نیست که اثرش مهر و نشانه ی عصر او را بر خود نداشته باشد. در واقع می توان اجتماع را بستر مناسب و دقیقی برای ایجاد و خلق آثار مختلف دانست. از سویی دیگر این خود، عامل مهمی است تا بتوان از آثار ادبی یا تاریخی و... هر دوره به اوضاع اجتماعی، فرهنگی حتی اقتصادی آن دوران پی برد. تاریخ سرزمین ایران از دوران نخستین سلسله های پادشاهی، تاریخ غارت و

قتلهای اقوام مختلفی بوده است. هم آنانی که به عنوان پادشاه هم میهنان خود را زیردستان و این خاک پرمهر را میراث بلامنازعه خود می‌دانستند و هم اقوام بیابانگرد وحشی و نیمه وحشی که کشتار مردمان بی‌گناه و سوزاندن کتابخانه‌های چند هزار جلدی را به بهانه‌های واهی و برتری جویی‌های حماقت آور، در دفتر سیاه افتخارات قومی خود ثبت می‌نمودند؛ همه و همه سرزمین ایران و فرهنگ غنی‌اش را ضعیف، فقیر و مردمان آن را به اقوامی عقب مانده تبدیل نمود. در چنین هنگامه‌یی که بیقین انتقاد بزرگترین جرم محسوب می‌شود؛ گروهی که خود را مُصلحان جامعه و راهنمایان مردم می‌دانسته و به معرفت و روش بینی واقعی رسیده بودند؛ چون امور را مطابق با واقعیتها نمی‌دیدند این امور برای آنان مضحک جلوه می‌نمود؛ بنابراین برای افشای ستم ستم پیشگان و نشان دادن چهره کریه شان طنز<sup>۱</sup> و شوخی را چاشنی کلام خود می‌کردند و زمین و زمان دنیای دروغین را به باد تمسخر می‌گرفتند. سعدی یکی از این بزرگان است که از یک سو به واسطه سیر آفاق و انفس و ژرف نگری در احوال اقوام و ملل مختلف در طی سفرها و از سوی دیگر به جهت تأثیر آموزه‌های دینی و اخلاقی همچون جامعه‌شناسی آگاه، به تحلیل اعمال مردان سیاست می‌پردازد و دردهای اجتماعی را به میدان نقد می‌کشانند.

### عصر سعدی

تاریخ سرزمین ایران پُرست از داستانهای دلخراش سلاطین مستبد و فرمانروایان خودکامه‌یی که همه موازین انسانی را به خاطر مقاصد شوم نفسانی خویش زیر پا نهاده و هوسهای بیکرانۀ آنان برای کسب قدرت و ارضای آتش سوزان سلطنت جویی‌شان، سبب بسیاری از شوربختی‌های ساکنان آن گردیده است. با مطالعه پیشینه تاریخی این سرزمین می‌توان دریافت که حکومت‌های حاکمه در آن تا انقلاب اخیر عموماً حکومت استبدادی و مبتنی بر نظام «ارباب - رعیتی» بود. بدین معنی که شخصی به عنوان مالک الرقاب به وسیله اطرافیان و هواداران خویش که در بیشتر موارد همانند ولی نعمتشان یارای تحمل حقیقت شنوی و حقیقت جویی را نداشته‌اند؛ به اداره امور می‌پرداخت. رعب و وحشت که از ویژگی‌های مهم و بارز این‌گونه حکومتها بود، باعث می‌گردید که کس را مجال مخالفت و اعتراض با پادشاه نباشد. اوضاع اجتماعی عصر سعدی، رفتار عمال دیوان، احوال و افکار و روحیات و معتقدات مردم، رسوم جامعه و طرز تفکر طبقات مختلف در آن روزگار را در خلال حکایات و روایات متعدد می‌توان به خوبی دریافت. مثلاً در باب اول گلستان سعدی از روباهی سخن می‌رود: «که دیدندش گریزان و بی‌خویشتن، افتان و خیزان. کسی گفتش: چه آفت است که موجب چندین مخافت است؟ گفت: [شنیدم] شتر را بسخره می‌گیرند. گفتند

: ای شیفته لایعقل شتر [را] با تو چه مناسبت و تو را با او چه مُشابَهت؟ گفت: خاموش! که اگر حسودان به غرض گویند شترست [و گرفتار آیم] که را غم تخلیص من باشد [تا تفتیش حال من کند؟] (گلستان، ۷۱-۷۰: یوسفی)

در چنین اوضاع نابسامان اجتماعی که روشن بینان و آگاه اندیشان بیم جان دارند؛ تنها راه نجات در برابر این خودکامگان، سکوت و تن دادن به اوامر و خود رای‌های آنان بود؛ درست به همین روشنی که در این حکایت می‌خوانیم: «وزرای نوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همی کردند و هر یک رأیی همی زدند و ملک همچنین تدبیری اندیشه کرد. بزرجمهر را رأی ملک اختیار آمد. وزیران در خفیه پرسیدند که رأی ملک [را] چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم؟ گفت: بموجب آنکه [انجام] کارها معلوم نیست و رأی همگان در مشیت است که صواب آید یا خطا. پس موافقت رأی ملک اولی ترست تا اگر خلاف صواب آید بعلت متابعت از معاتبیت ایمن باشیم.

خلاف رأی سلطان رأی جستن  
به خون خویش باشد دست سُستن  
اگر خود روز را گوید شب است این  
بباید گفتن آنک ماه و پروین» (همانجا: ۸۰)

در چنین جامعه‌ای، از یک سو بازار تملق و ستایش در پذیرفتن اعمال و رفتار سلاطین در نزد نزدیکان او که مشتی اخاذ و چاپلوس بودند؛ افزایش می‌یافت تا آنجا که به خیالی پوچ، حضورش را معجزه‌ای الهی و وجودش را سایه خدا - ظل الله - و مایه آرامش جهانیان بر زمین می‌پنداشتند.

«این شاه نه آدمی فرشته است  
کایزد زکرامتش سرشته است  
شاهیش به غایتی رسیده  
کز خوی ددان ددی بُریده ...  
سگ با خرگوش صلح کرده  
آهو بَره شیر شیرخورده»  
(لیلی و مجنون، ۱۶۷: نظامی)

و از سوی دیگر فضا را برای هرگونه نقد از اعمال دولتیان نامناسب نموده، دست تجاوز و تعدی آنان را بر خلق مظلوم و بی دفاع می‌گشاد و آنانکه دُرّ قیمتی کلامشان را به پای پادشاهان خوک صفت نثار نمی‌کردند؛ پیوسته با مرگ یا جلای وطن روبرو می‌گردیدند.

«عاقلان را در جهان جایی نماند  
جز که بَرگه‌سارهای شامخات» (ناصرخسرو، ۳۲۵: مینوی - محقق)  
تاریخ ایران شاهد راستینی است از سرنوشت مردان پاکی که به جهت فساد دربار به طرز ناجوانمردانه‌ای به قتل رسیده و یا به آوارگی تن داده‌اند. بزرگانی چون بزرگمهر، حسنک وزیر (مقتول ۴۲۵ هـ ق)، خواجه

نظام الملک (۴۰۸ - مقتول ۴۸۵ هـ. ق.) ناصر خسرو (متوفی ۴۸۱ ق.) و... در ادوار گذشته و ابوالقاسم فراهانی (۱۲۵۱-۱۱۹۳ هـ. ق.) و میرزا تقی خان امیرکبیر.<sup>۳</sup> (۱۲۶۸ - ۱۲۲۲ هـ. ق.) و... در عصر امروز، که هر یک از آنان با تدبیر علمی و قدرت سیاسی خویش گامی ارزشمند و استوار در گسترش فرهنگ و حفظ استقلال این سرزمین برداشته‌اند؛ اما سرانجام قربانی استبداد حاکمان زمان و توطئه چاپلوسان و متملقانی گردیده‌اند که تنها ادامه حیات خود را در گرو از دم تیغ گذراندن بیگناهان و پاکان می‌دیده‌اند.

### طنز سیاسی

قلمرو طنز به سبب گستردگی مضامین آن، دارای محدودیت مشخصی نیست و چون به زندگی و اجتماع نظر می‌افکند؛ هر آن چه را که در دایره این دو مقوله می‌گنجد؛ برای بیان خود بر می‌گزیند. از این رو می‌تواند به انواع مختلف و صورتهای گوناگون اعم از تربیتی، اخلاقی، سیاسی و... جلوه‌گری نماید. اما در این میان تزویر و ریا همیشه یکی از موضوعات محوری آن است؛ خاصه وقتی که ارکان جامعه، به عنوان منادیان خیر و سعادت دنیا و آخرت، خود متعهد به معیارهای نامناسب رفتاری کاملاً متفاوتی باشند. از این رو در میان بسیاری از شاعران و نویسندگان گروهی که خود را به عنوان مصلحان جامعه و هدایتگران مردم می‌دانستند؛ به سبب تسلط حاکمان ستمگر بر سرزمین ایران و گماشتن امرای مزور و ظلم و ستم بر مردم و آزار اندیشمندان آزاده و رواج فسق و بی‌عدالتی در طی دوران سلسله‌های پادشاهی به خاطر روحیه حساس و اندیشه دقیقشان از این‌گونه اجحافات رنجیده و به انتقاد از این اوضاع نابسامان می‌پرداخته‌اند. گرچه نقد اعمال و رفتار عمال حکومت - طنز سیاسی<sup>۴</sup> - در گنجینه ادب طنزپردازی ایران تا پیش از عصر مشروطه به سبب استبداد پادشاهان و اختناق حاکم بر جامعه، نابخشودنی‌ترین گناه محسوب می‌شود؛ اما بسیاری از سخنگویان ادب گذشته فارسی - چه آزاده و چه مداح - در کلام خویش گاه در پوشش کنایه، استعاره، ایهام و گاه روشن، صریح و حتی با یادآوری اعمال گردنکشان پیشین و تذکر مکافات الهی و تکیه بر عجز انسان، توانسته‌اند صاحبان زر و زور را متنبه و آنان را متوجه سرنوشت عبرت آمیز دیگران ساخته،<sup>۵</sup> از زوال پذیری قدرتهای فناپذیرشان سخن به میان آوردند.

« شنیدم که یکبار در حله ای  
 که من فرّ فرماندهی داشتم  
 سخن گفتم با عابدی کله ای  
 به سر بر کلاه مهی داشتم  
 سپهرم مدد کرد و نصرت وفاق  
 گرفتم به بازوی دولت عراق

طمع کرده بودم که کرمان خورم      که ناگه بخوردند کرمان سرم  
بگن پنبه غفلت از گوشِ هوش      که از مردگان پندت آید به گوش» (بوستان، ۶۲: یوسفی)  
و یا

« بدین زور و زر دنیا چو بی عقلمان مشو غره      که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی  
سر الب ارسالان دیدی ز رفعت رفته برگردون      برو تا هم کنون در گیل تن الب ارسالان بینی»  
(تازیانه‌های سلوک، ۲۳۱: شفیع کدکنی)

سعدی و طنز

سعدی با اینکه تحصیلات خود را در نظامیه بغداد، یعنی آموزشگاهی به سبک حوزه‌های علمیه امروزی با آموزش‌های دینی و مذهبی گذرانده بود، بر خلاف فقیهان و زاهدان متعصب و عبوس، روحی گشاده و طبعی ظریف داشت و از نظر اکثر پژوهشگران زندگی و آثار او لطیف و شوخ طبعانه به شمار آمده است. ذبیح الله صفا در این باره می‌گوید: « سعدی در عین وعظ و حکمت و هدایت خلق، شاعری شوخ و بذله‌گو و شیرین‌بیانست و در سخن جد و هزل خود آنقدر لطایف بکار می‌برد که خواننده خواه و ناخواه مجذوب او می‌شود و دیگر او را رها نمی‌کند.» (تاریخ ادبیات در ایران، ۱/ ۳/ ۶۱۰: صفا). یان ریپکا (۱۹۶۸ - ۱۸۸۶ میلادی) ایران‌شناس چک درباره‌ی طنزپردازی سعدی می‌نویسد: « ما سعدی را یکی از محبوب‌ترین شعرای اخلاقی ادبیات فارسی و یکی از مشهورترین شعرای ایران، نه به صورت یک نفر مرتبی عبوس، بلکه به صورت شخصی بشاش، خوش‌مشرّب با کورسویی از بذله‌گویی شیطنت‌آمیز، می‌دانیم. » (ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و...، ۱۰۱: ریپکا). هانری ماسه (۱۸۸۶ - ۱۹۶۹ میلادی) ایران‌شناس فرانسوی معتقد است: « سعدی شخصی جدی بود و در عین حال از مطایبه خودداری نمی‌نمود» (ماسه، تحقیق درباره‌ی سعدی: ۳۳۵) و در جایی دیگر او را با اراسم<sup>۶</sup> (۱۴۶۷ - ۱۵۳۶ میلادی) نویسنده هلندی مقایسه کرده و می‌نویسد: « گاهی سعدی به سبب نحوه‌ی زندگی و طنز شیرین خود به وی شباهت پیدا می‌کند. » (همانجا: ۳۴۵) باریبه دومنار<sup>۷</sup> مترجم فرانسوی بوستان نیز: « حضور ذهن طنز آمیز را بله<sup>۸</sup> (۱۴۹۴ - ۱۵۵۳ میلادی) نویسنده قرن شانزدهم فرانسه را در او می‌دید. » (همانجا: ۳۴۵)

غلامحسین یوسفی که ضمن تصحیح بوستان و گلستان سعدی، درباره‌ی ویژگیهای این دو کتاب نوشته، در مورد طنز در آثار سعدی بویژه گلستان می‌نویسد: « در گلستان همه سخن جد نیست. طنز و طیبت نیز

در کتاب راه جسته و بر لطف سخن افزوده است. به علاوه سعدی هوشمند و رند نکته بین بسیار موضوعات دلنشین از این قبیل یافته و در خلال حکایات آورده است. «گلستان، ۴۲: یوسفی»  
همچنین در بوستان گفته:

«در اوقات سعدی نگنجد ملال که دارد پس پرده چندین جمال» (بوستان، ۱۶۷: یوسفی)  
در آثار سعدی انواع طنز از هزل و هجو درباره اشخاص گوناگون دیده می شود. سعدی هزل را «نمک کلام» می داند.<sup>۹</sup> (کلیات سعدی، ۱: فروغی) بی سبب نیست که دو اثر جاویدان خود را گلستان و بوستان نام می گذارد که یاد آور نشاط و خنده و شور گل است از هم این رو نثر و نظم در این دو اثر جاویدان در حالت نشاط و طرب به چشم می آید، می شکوفد و می خنداند و راه می برد. حقیقت این است که یکی از ویژگیهای بارز سبک سعدی، طنز اوست. ویژگی طنز سعدی از این منظر بخوبی برجسته و نمایان است؛ تا حدی که از این راه می توان اوضاع و احوال اجتماعی دوران سعدی و فرهنگ و روابط و مناسبات آن عصر را به روشنی دریافت. روزگار و زمانه ای با زاهدان سالوس صفت و روی در مخلوق، پارسایان ریائی، درویشان عوام فریب، حاکمان جبار، سلاطین ظالم، قاضیان رشوت خوار، عالمان بی عمل، مردمان مزور و مزدور و خلاصه آدمیانی که با ظاهر انسانی، به انسان و انسانیت ستم روا داشته و بر گرده مردم عامی زحمتکش سوار می شدند و از دسترنج شان استفاده می کردند، اینها همه به وسیله طنز و هجو گزنده سعدی عریان و رسوا می شدند و در آئینه آثار او چهره کریه شان نمایان می شد. در غالب آثار سعدی، بویژه در گلستان و بوستان، شخصیتها یا عناصر داستانی به گونه ای انتخاب و پرورده می شوند که فضای اثر را برای خلق طنز مهیا می سازند، سعدی در اینگونه موارد بیشتر از عنصر تضاد کمک می گیرد و دو قشر متضاد از اقشار جامعه را مانند: پادشاه و رعیت، سلطان و درویش، عاقل و دیوانه، پیر و جوان، غنی و فقیر و ... مقابل هم قرار داده و از برخوردها و گفتگوهای شان زمینه ای مناسب برای پرورش و ایجاد طنز استفاده می نماید. برای نمونه می توان به موارد زیر اشاره کرد.

«همه کس را دندان به ترشی گند گردد مگر قاضیان را که به شیرینی.» (گلستان، ۱۹۰: یوسفی)

و یا: «از بدان جز بدی نیاموزی نکند گرگ پوستین دوزی» (همانجا: ۱۱۷)

و یا: «دوستان در زندان به کار آیند که بر سفره همه دشمنان دوست نمایند.» (همانجا: ۷۱)

و یا: «ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد.» (همانجا: ۱۰۲)

و یا: «محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای ایشان بگیرند.» (همانجا: ۶۰)

## مضامین طنز سیاسی در گلستان و بوستان سعدی

– شاهان و امرا

برخی از ساده اندیشان و ناآگاهان که با آثار سعدی آشنائی کاملی ندارند، گمان می کنند که او نیز همانند شاعران مداح جبین بر آستان شاهان و امیران جبار و ستمگر نهاده است. در اینکه شیخ فرمانروایان و صدور عصر خود را ستوده و آنان را مدح گفته تردیدی نیست، اما چیزی که از خلال این مدایح آشکار است، پای بندی شیخ به موازین عقیدتی است. این مسئله باعث می شد که او بی پروا و با شجاعت پادشاهان ظالم و ستمگر را انتقاد کند. پادشاهان باید در رعایت عدالت در کشور داری و توجه به خلق همت خود را به کارگیرند زیرا با ظلم، در درجه نخست بر خود ستم می کنند:

« یکی از ملوک عجم حکایت کنند که دستِ تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده [ تا جایی که ] خلق از مکاره ظلمش به جهان برفتند [ او از گریب جورش راه غربت گرفتند ]. چون رعیت کم شد ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزینه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

هرکه فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

بنده حلقه بگوش از نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

باری، در مجلس او، کتاب شاهنامه می خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر ملک را پرسید: [ هیچ توان دانست فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه بر وی مملکت مقرر شد؟ گفت: چنان که شنیدی [ خلقی بر او بتعصب گرد آمدند ] و تقویت کردند [ و پادشاهی یافت. پس گفت: ای ملک، چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟

همان به که لشکر بجان پروری که سلطان به لشکر کند سروری

ملک گفت: موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت: پادشه را کرم باید تا بر او رعیت گرد آیند و

[ رحمت تا ] در پناه دولتش ایمن نشیند [ و تو را این هر دو نیست ]

نکنند جور پیشه سلطانی که نیاید زگرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

ملک را پندِ وزیرِ ناصحِ موافقِ طبع نیامد. روی از این سخن درهم کشید و به زندانش فرستاد. بسی برنیامد که بنی عمّش بمنازعت برخاستند و مُلک از تصرفِ این بدر رفت و بر آنان مقرر شد.

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیردست  
دوستدارش روزِ سختی دشمنِ زورآورست  
با رعیت صلح کن وز جنگِ خصم ایمن نشین  
زان که شاهنشاهِ عادل را رعیتِ لشکرست»  
(گلستان، ۶۳ - ۶۴: یوسفی)

فرمانروایان جاه طلب و خودکامگان همواره در صدد آنند که به اراضی دیگران دست تخطی دراز و آرزوهای وسعت طلبی خود را ارضا کنند. این تضادِ عجیب در میان مردان صلح و صفا و خودکامگان طالب جاه توسط سعدی بسیار زیبا ترسیم شده است:

« ده درویش در گلیمی بنحسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند .

نیم نانی گر خورد مرد خدای  
بذل درویشان کند نیمی دگر  
ملک اقلیمی بگیرد پادشاه  
همچنان در بند اقلیمی دگر» (همانجا: ۶۰)  
زمانی که دست ظلم دراز گردد بر لبان مردم خنده نمی آید .

« ید ظلم جایی که گردد دراز  
نبینی لب مردم از خنده باز» (بوستان، ۵۶: یوسفی)

تاریخ ایران پر از داستانهای دلخراش سلاطین مستبد و فرمانروایان خودکامه یی است که همهٔ موازین انسانی را برای خاطر مقاصد نفسانی خودشان زیر پا نهاده اند. هوس بیکرانۀ آنان برای کسب قدرت، سرچشمه و علّت همهٔ شور بختی های آدمیان بوده است. باب اوّل گلستان سعدی؛ در سیرت پادشاهان و نیز باب اوّل بوستان؛ در عدل و تدبیر رای سرشار است از حکایات شاهان ستمگر که جز نفرین خلق و بد نامی ابدی چیزی برای خود باقی نگذاشته اند.

« درویشی مستجاب اللّعوه در بغداد پدید آمد. حجاج یوسف بخواندش و گفت: دعای خیری بر من بکن. گفت: خدایا جانش بستان. گفت: از بهر خدا این چه دعاست؟ گفت: دعای خیرست تو را و جملهٔ مسلمانان را.

ای زبردست زیر دست آزار  
گرم تا کی بماند این بازار؟

به چه کار آیدت جهانداری؟  
مردنت به که مردم آزاری» (گلستان، ۶۷: یوسفی)

همچنین در حکایتی در بوستان پادشاهی بیمار می شود و از پارسائی می خواهند تا در حق پادشاه دعا کند، جواب پارسا دارای طنزی تلخ و گزنده است:



« دعای منت کی شود سودمند  
تو نا کرده بر خلق بخشایشی  
کجا دست گیرد دعای ویت  
اسیران محتاج در چاه و بند؟  
کجا بینی از دولت آسایشی؟  
دعای ستم‌دیدگان در پیت؟ » ( بوستان ، ۶۴ : یوسفی )

و یا در حکایتی دیگر پارسائی به پادشاهی توصیه می کند که بهترین عبادت برای تو آن است که در خواب روی تا مردم را کمتر بیازاری .

« یکی از ملوک بی انصاف پارسایی را پرسید که از عبادتها کدام فاضل ترست؟ گفت : تو را خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را نیازاری .

ظالمی را خفته دیدم نیمروز  
وان که خوابش بهتر از بیداری است  
گفتم این فتنه ست خوابش برده به  
آن چنان بد زندگانی ، مرده به» ( گلستان ، ۶۷ : یوسفی )

سعدی معتقدست که در عرصه سیاست گام نهادن ، بویژه خدمت امیران کردن به اصطلاح شاعر در عمل پادشاهان بودن در عین حال که سودمندست بس خطرناک نیز است . : « از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بود که [ وقتی ] به سلامتی برنجند و به دشنامی خلعت دهند و ظرافت بسیار هنر ندیمان است و عیب حکیمان . » ( همانجا : ۶۹ )

و یا : « بر دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کردن و بر آواز خوش کودکان که آن به خیالی مبدل شود و این به خوابی متغیر گردد. » ( همانجا : ۱۷۱ )

و یا : « عمل پادشاه چون سفر دریاست خطرناک و سودمند ؛ یا گنج برگیری یا در طلسم بمیری یا زر به هر دو دست کند خواجه در کنار یا موج روزی افکندش مرده بر کنار » ( همانجا : ۷۲ )  
باب اول بوستان عمدتاً درباره نصیحت به پادشاهان و امیران و حاکمان پیرامون رعایت عدل و داد و حقوق رعیت و مردم است . وی سلطانی را می پسندد که روی اخلاص بر درگاه خداوند نهد ، روز بندگان را خداوندگار باشد و شب خداوند را بنده حقگزار .

روح عدالت خواهی سعدی در همان حکایت اول بوستان جلوه گر است ، آنجا که کسری انوشیروان در هنگام نزاع به فرزندش هرمز درباره روش مملکت پند و اندرز می دهد :

« شنیدم که در وقت نزع روان  
که خاطر نگهبان درویش باش  
به هرمز چنین گفت نوشیروان  
نه در بند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس  
نیاید به نزدیک دانا پسند  
برو پاس درویش محتاج دار  
رعیت چو بیخند و سلطان درخت  
فراخی در آن مرز و کشور مخواه  
رعیت نشاید به بیداد گشت  
مراعات دهقان کن از بهر خویش  
( بوستان ، ۴۳-۴۲ : یوسفی )

بدین ترتیب سعدی قدرت فرمانروایان را ناشی از تأیید افراد ملت می داند .

« خدا ترس را بر رعیت گمار  
بد اندیش تست آن و خونخوار خلق  
ریاست به دست کسانی خطاست  
مکن صبر بر عامل ظلم دوست  
سرگرم باید هم اول برید  
نه چون گوسفندان مردم درید» (همانجا : ۴۳)

بنابراین روش حکومت پادشاهانی را می پسندد که همیشه به فکر زیردستان خود می باشند ، مانند فرماندهی

دادگر که همیشه لباسی ساده می پوشید و برای تبدیل آن ، تصرف در خزانه را مجاز نمی شمرد :

« شنیدم که فرماندهی دادگر  
یکی گفتش ای خسرو نیکروز  
بگفت این قدر ستر و آسایش است  
نه از بهر آن می ستانم خراج  
چو همچون زنان حله در تن کنم  
مراهم ز صد گونه آز و هواست  
خزاین پراز بهر لشکر بود

ولیکن خزینه نه تنها مراست

نه از بهر آذین و زیور بود» (همانجا : ۵۲)

پادشاه باید امنیت اقتصادی را برای بارزگان فراهم نماید ، زیرا چون در کشوری امنیت نباشد دانشمندان نیز

از آنجا مهاجرت خواهند کرد :

« شهنشه که بازرگانان را بخست  
در خیر بر شهر و لشکر ببست  
کسی آنجا دگر هوشمندان روند  
چو آوازه رسم بد بشنوند؟ » (همانجا: ۴۳)

سعدی حتی مسئله جلب جهانگرد را که یکی از عوامل مهم آن ایجاد امنیت است را بدین گونه مطرح می‌کند:

« بزرگان مسافر بجان پرورند  
که نام نکویی به عالم برند  
تبه گردد آن مملکت عن قریب  
کز او خاطر آزرده آید غریب  
غریب آشنا باش و سیاح دوست  
که سیاح جلاب نام نکوست » (همانجا: ۴۴)

لطف و رحمت پادشاه شامل حال زندانیان نیز باید باشد:

« نظر کن در احوال زندانیان  
که ممکن بود بی گنه در میان » (همانجا: ۵۱)

همچنین سپاهی و لشکری نیز باید از شاه خوشنود باشند تا بتوانند از مملکت و تاج و تخت شاه پاسداری و حمایت کنند:

« سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه  
ندارد حدود ولایت نگاه » (همانجا: ۵۲)

سربازی که در غم نان خود یا فشار فاقه خانواده خویش باشد، نمی‌تواند با دشمن شجاعانه بجنگد. حکومت باید خزانه را ببخشد تا سپاهی نیز جان خود را ببخشند. ولی اگر سپاهی گرسنگی بکشد، ممکن است بر ضد دستگاه حاکم بشورد زیرا که:

« چو دارند گنج از سپاهی دریغ  
دریغ آمدش دست بردن به تیغ  
و « سلطان که به زر با سپاهی بخیلی کند به سر با او جوانمردی نتوان کرد .  
ز ریده مرد سپاهی را تا سر بنهد  
و گرش زرندهی سر بنهد در عالم » (گلستان، ۶۸: یوسفی)

وی پادشاهان را از ملاحی شاعران مجیزگوی بر حذر می‌دارد و می‌گوید:

« فریب دشمن مخور و غرور ملاح مخر که این دام زرق نهاده است و آن دامن طمع گشاده . احمق را ستایش خوش آید ، چون لاشه که در کعبش دمی فریه نماید .

الا تا نشوی مدح سخنگوی  
که اندک مایه نفعی از تو دارد  
که گر روزی مرادش بر نیاری  
دو صد چندان عیوبت بر شمارد » (همانجا: ۱۷۵)

از این رو وظیفه خود می‌داند که شاهان و امیران را به عدل و انصاف رهنمون شود:

« دلیر آمدی سعدیا در سخن  
چو تیغت به دست است ، فتحی بکن

بگو آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده

طمع بند و دفتر زحمت بشوی طمع بگسل و هر چه دانی بگویی (بوستان، ۵۳: یوسفی)

- شحنه و محتسب و قاضی

در ادبیات کلاسیک ایران از شحنه و محتسب و قاضی و نقش آنان در قلمرو حکومت‌های بظاهر اسلامی، جهت اجرای احکام شرعی حکایات و روایات بسیاری نقل شده است، سعدی نیز همانند حافظ شیرازی و عبید زاکانی گهگاه از کارها و اعمال و ظلم و ستم ناحق و رشوه خواری‌ها و فسق پنهان و آشکارشان در جای جای آثار خود، سخن رانده است که به شواهدی اشاره می‌شود:

«شاه از بهر دفع ستمگاران است و شحنه برای خونخواران و قاضی مصلحت جویی طرّاران. هرگز دو خصم به حق راضی پیش قاضی نروند.» (گلستان، ۱۸۹: یوسفی)

«و حکما گفته اند: چهار کس از چهار کس بجان به رنجند: حرامی از سلطان و دزد از پاسبان، و فاسق از غمّاز و روسپی از مُحتسب.» (همانجا: ۷۰)

«همه کس را دندان به ترشی گند گردد مگر قاضیان را که به شیرینی.»

قاضی که به رشوت بخورد پنج خیار ثابت کند از بهر توده خربزه زار» (همانجا: ۱۹۰)

وقتی در جامعه ای عدل و داد حکمفرما نباشد و قاضی و محتسب و شحنه رشوه خوار باشند، وضع طوری می‌شود که بقال از دزد شبرو نیز می‌دزدد. به طوری که دزد نیز از بیداد زمانه به فغان می‌آید:

«شنیدم که دزدی در آمد ز دشت به دروازه سیستان برگدشت

بدزدید بقال از او نیم دانگ برآورد دزد سیه‌کار بانگ:

خدا یا تو شبرو به آتش مسوز که ره می‌زند سیستانی به روز» (بوستان، ۱۶۱: یوسفی)

- زاهدان ریایی

سعدی با اینکه خود دارای عقاید مذهبی استواری بوده و در نظامیه دروس دینی آموخته و اطلاعات عمیقی از قرآن و تفسیر و احادیث داشته و واعظی پارسا بود، با این همه در جای جای آثار خود نقاب از چهره دروغین زاهدان ریائی و پارسایان روی در مخلوق و وعاظ السلاطین، برداشته و به روشنی نشان داده که این گروه دین به دنیا فروشان چگونه با آتش زهد ریائی شان خرمن دین و ایمان را می‌سوزانده اند.

دین فروشانی که بر اعمال خلاف دینی خود نام احکام شرعی نهاده و قواعد مُتَقَن آن را به سود خود و به اقتضای هوی و هوسهای دنیوی خویش مسخ و تعبیر و تفسیر می‌کردند.

باید دانست که انتقاد و هجو زاهدان ریایی در ادبیات فارسی فقط در آثار سعدی خلاصه نمی شود و پیش از او شاعرانی مانند: ناصر خسرو، خیام، سنائی و خاقانی، مولوی... و بعد از او حافظ و عبید و خواجه، قانانی و... از این قشر متظاهر و ریاکار در آثارشان سخن رانده اند. اما چون بحث ما به طور اخص در نظر و دیدگاه سعدی درباره آنان است، از میان شواهد فراوان در آثار او به مواردی اشاره خواهیم داشت.

«عابدی را پادشاهی طلب کرد. عابد اندیشید که دارویی بخورم تا ضعیف شوم، مگر اعتقادی که در حق من دارد زیادت شود. آورده اند که داروی قاتل بخورد و بمرد.

آن که چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود همچو پیاز

پارسایان روی در مخلوق پشت بر قبله می کنند نماز» (گلستان، ۹۳: یوسفی)

عابد ریا کار به جای اینکه زهد خود را با خلوص نیت به خالق خود ثابت کند، با وانمود کردن ضعف و لاغری، که به فکر سخیف خود، نشانه ای از زاهدی می پنداشت، با خوردن دارویی کشنده قصد آن داشت که به بنده دیگری یعنی پادشاه زهد ریائی اش را نشان دهد، اما جالب اینجاست که قبل از آنکه به هدف اش برسد، در اثر خوردن دارو می میرد و داستان مرگ مسخره اش به صورت سوژه طنزی در می آید و نیز در حکایتی دیگر قریب به همین مضمون در باب دوم گلستان:

«زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند پیش از آن کرد که عادت او بود تا ظن صلاح در حق او زیادت کنند.

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان است

چون به مقام خویش باز آمد سفره خواست تا تاولی کند. پسری داشت صاحب فراست. گفت: ای پدر، باری به دعوت سلطان طعام نخوردی؟ گفت: چیزی نخوردم که بکار آید، گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که بکار آید.

ای هنرها نهاده بر کف دست عیب ها بر گرفته زیر بغل

تا چه خواهی خریدن، ای مغرور، روز درماندگی به سیم دغل؟» (همانجا: ۱۹ - ۱۸)

سعدی در این حکایت از زبان پسر و با بازی با دو کلمه «غذا» و «قضا» طنزی زیبا آفریده که هدف آن افشای سالوسی زاهد ریاکار بوده است، چرا که خواندن نماز برای تقرب به درگاه حضرت حق است نه نزدیکی به پادشاه. به قول سعدی در بوستان:

«کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز

اگر جز به حق می رود جاده ات در آتش فشانند سجّاده ات» (بوستان ، ۱۴۳ : یوسفی)  
و نیز در حکایت پنجم باب دوم گلستان : « تنی چند از روندگان متفق سیاحت بودند ... » تا اینکه « دزد بی  
توفیق ابریق رفیق برداشت که به طهارت می روم و خود به غارت می رفت .

پارسا بین که خرقه در بر کرد جامه کعبه را جل خر کرد» (گلستان ، ۸۸ : یوسفی)  
سعدی در این حکایت با نشان دادن ماهیت عنصری متظاهر به عنوان پارسا و الگوی تشبیه به حیوانات  
استفاده کرده و چهره پارسایان دروغین را به نمایش می گذارد .  
همچنین در حکایت شماره ۱۵ باب دوم گلستان: « یکی از صالحان بخواب دید پادشاهی را در بهشت و  
پارسایی در دوزخ . پرسید که موجب درجات این چیست و سبب درکات آن ؟ ... ندا آمد که این پادشاه به  
ارادت درویشان در بهشت است و این به تقرب پادشاهان در دوزخ .

دلقت به چه کار آید و تسبیح و مرقع؟ خود را از عملهای نکوهیده بری دار  
حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار» (همانجا : ۹۲)  
در این حکایت سعدی به طنز با یک تیر دونشان می زند، هم به پادشاهان هشدار می دهد که اگر با ارادت  
باشند و دین پرور و درویش دوست ، جایشان در بهشت است و هم پارسایان طماع را آگاه می سازد که جاه  
طلبی و قرب پادشاه نه به جهت هدایت او به راه راست ، بلکه طلب حرص و آز در آخرت مأوایی جز دوزخ  
نخواهد داشت .

حرام خوارگی ، شکم پرستی ، زنبارگی ، گواهی به دروغ دادن ، قتل نفس و صفات مذمومی از این قبیل که  
در همه ادیان زشت شمرده شده است ، اگر در طبقه روحانی که پرچمداران امر به معروف و نهی از  
منکرند گمان برده شود ، اعجاب و نفرت اهل معرفت را بر می انگیزد . سعدی در حکایت شماره ۲۱ باب  
دوم گلستان نمونه ای از این گونه زاهدان را نشان می دهد :

« عابدی را حکایت کنند که شبی ده من طعام بخوردی و تا سحر ختمی بکردی . صاحب‌دلی بشنید و گفت  
:اگر نیم نانی بخوردی و بخفتی بسیار از این فاضل تر بودی .

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی  
تهی از حکمتی بعلت آن که پری از طعام تا بینی» (همانجا : ۹۵)

نظیر چنین حکایتی در حکایت شماره ۳۲ آمده که :

« یکی از متعبدان شام چند سال در بیشه ای زندگانی کردی و برگ درختان خوردی ..... »

بعد از آنکه پادشاه وقت سراغش می‌رود، از او می‌خواهد تا به شهر بیاید اما با امتناع زاهد روبرو می‌شود، در نهایت با اصرار وزیر زاهد راضی می‌شود. در شهر جایی خوش، غذایی لذیذ و غلام و کنیزی زیبا و تمیز به او داده و زاهد به آنها مشغول می‌گردد.

پادشاه بعد از مدتی به ملاقات زاهد می‌رود و می‌بیند که:

« از هیأت نخستین بگردیده و سرخ و سپید و فریه شده ... و بر بالش دیبا تکیه زده و غلامی پری پیکر با مروحه طاووسی بالای سرش ایستاده. ملک بر سلامت حالش شادمانی کرد... »

سپس گفت: « من این دو طایفه دوست می‌دارم، یکی علما و دیگر زهاد »

وزیر جهان‌دیده او دانائی فیلسوف بود و با طنزی شیوا شرط دوستی با این دو طبقه را چنین بیان می‌کند که:

« ای پادشاه، شرط دوستی آن است که با هر دو طایفه احسان کنی: علماء را زر بده تا دیگر بخوانند و زهاد را چیزی مده تا زاهد بمانند » ( همانجا: ۱۰۲ - ۱۰۱ )

سعدی در حکایت دیگر در حق این گونه زاهدان گوید:

زاهد که درم گرفت و دینار زاهدتر از او کسی بدست آر»

چرا که: « آن که زاهد ست نمی‌ستاند و آن که می‌ستاند زاهد نیست » ( همانجا: ۱۰۲ )

همچنین در حکایتی دیگر دربارهٔ واعظان بیهوده گو می‌گوید: « فقیهی پدر را گفت: هیچ از سخنان متکلمان در من اثر نمی‌کند. سبب آن که نمی‌بینم از ایشان کرداری موافق گفتار.

ترک دنیا به مردم آموزند خویشان سیم و غله اندوزند

عالم آن کس بود که بد نکند نه بگوید به خلق و خود نکند.

عالم که کامرانی و تن پروری کند و خویشان گم‌ات، که را رهبری کند؟

زیرا که: باطل است آنچه مدعی گوید: خفته را خفته کی کند بیدار؟» ( همانجا: ۱۰۴ - ۱۰۳ )

و یا: « دو کس دشمن ملک و دینند: پادشاه بی‌حلم و زاهد بی‌علم » ( همانجا: ۱۷۳ )

و نیز « زاهد بی‌علم، خانه بی‌در است » ( همانجا: ۱۸۳ )

و در جای دیگر از زاهدانی که به وسیلهٔ دستار و ریش احساس خودپسندی می‌کنند بدین گونه یاد می‌کند:

« کس از سر بزرگی نباشد به چیز کدو سر بزرگ است و بی‌معز نیز

می‌فراز گردن به دستار و ریش که دستار پنبه ست و سببت حشیش» ( بوستان، ۱۲۰: یوسفی )

سعدی کمر بستن به خدمت پادشاه را بتر از گناه کردن در لباس عبا می داند :  
 زیرا که : « معصیت از هر که در وجود آید ناپسندیده است و از علما ناخوب تر که علم ، سلاح جنگ  
 شیطان است و خداوند سلاح را چون به اسیری برند شرمساری بیشتر برد .

عام نادان پریشان روزگار                      به ز دانشمند ناپرهیزگار  
 کان به نابینائی از راه اوفتاد                      وین دو چشمش بود و در چاه اوفتاد (گلستان، ۱۸۱: یوسفی)  
 و نیز : « به نزدیک من شبرو راهزن                      به از فاسق پارسا پیره‌ن» (بوستان ،  
 ۱۴۳: یوسفی)

هر کس که دم از عالم روحانیت زند ، چون به مسائل دنیا پردازد ، همچون مگس پایش در عسل می ماند :  
 « هر که هست از فقیر و پیر و مرید                      وز زبان آوران پاک نفس  
 چون به دنیای دون فرود آید                      به عسل در بماند پای مگس» (گلستان ، ۱۰۱: یوسفی)  
 زاهدان ریایی در میان مردمان نیز منفورند:

« زاهدی در سماع رندان بود                      زان میان گفت شاهی بلخی  
 گر ملولی زما ، ترش منشین                      که تو هم در میان ما تلخی» ( همانجا : ۱۴۰ )  
 سعدی در جای دیگر اینگونه چهره حقیقی زاهدان ریائی را ترسیم می کند .

« که زنه‌ار از این کثر دمان خموش                      پلنگان درنده صوف پوش  
 که چون گربه زانو به دل بر نهند                      وگر صیدی افتد چو سگ در جهند  
 سوی مسجد آورده دگان شید                      که در خانه کمتر توان یافت صید  
 ره کاروان شیرو مردان زنند                      ولی جامه مردم اینان کنند  
 زهی جو فروشان گندم نمای                      جهانگرد شبکوک خرمن گدای  
 مبین در عبادت که پیرند و سست                      که در رقص و حالت جوانند و چست  
 چرا کرد باید نماز از نشست                      چو در رقص بر می توانند جست؟  
 عصای کلیمند بسیار خوار                      بظاهر چنین زرذروی و نزار  
 نه پرهیزگار و نه دانشورند                      همین بس که دنیا به دین می خرنند  
 عبائسی بلیلانه در تن کنند                      به دخل حبش جامه زن کنند  
 شکم تا سر آکنده از لقمه تنگ                      چو زنبیل در یوزه، هفتاد رنگ



ز سنت نبینی در ایشان اثر  
مگر خواب پیشین و نان سحر  
نخواهم در این وصف از این پیش گفت  
که شنت بود سیرت خویش گفت» (بوستان، ۱۲۶):  
یوسفی)

سعدی در انتقاد از زاهدان ریائی، از حاجیان بی معرفت نیز غافل نمی ماند، و در حکایت ۱۲ باب هفتم گلستان طی داستانی سفر آنان را به مکه شرح داده و با استفاده از اصطلاحات شطرنج و تشبیه به حیوانات به استهزا و نکوهش آنان می پردازد: «سالی نزاعی میان پیادگان حجاج افتاده بود و داعی در آن سفر هم پیاده بود. انصاف در سر و روی هم افتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم. کجاوه نشینی را دیدم که با عدیل خویش می گفت: یا لَعَجِب، پیاده عاج چون عرصه شطرنج بسر می برد فرزین می شود یعنی به از آنان می شود که بود و پیادگان حاج بادیه بسر بردند و بتر شدند.

از من بگوی حاجی مردم گزای  
کو پوستین خلق به آزار می درد  
حاجی تو نیستی شترست از برای آنک  
بیچاره خار می خورد و بار می برد» (گلستان، ۱۵۹):  
یوسفی)

– صوفیان و درویشان

از مطالعه بوستان و بعضی حکایات گلستان می توان می فهمید که سعدی عقیده به تصوف داشته و مشرب عرفان را پسندیده و استادانی که در معارف و عرفان نام برده از بزرگان صوفیه می باشند مانند: شیخ شهاب الدین سهروردی (فوت ۶۲۳ قمری)، بایزید بسطامی (فوت ۶۲ – ۲۶۱ هجری. قمری)، عبدالقادر گیلانی (۵۶۱ – ۴۷۱ هجری. قمری)، شیخ کرخی (فوت ۲۰۶ – ۲۰۰ هجری. قمری)، لیکن در حقیقت سعدی را نمی توان یک صوفی مطلق یا مقید دانست. سعدی در گلستان درباره حقیقت تصوف و صوفی حقیقی می گوید:

«طریق درویشان ذکرست و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل. هر که بدین صفتها موصوف است بحقیقت درویش است اگر چه در قباست، اما هرزه گردی بی نماز، هوا پرست، هوسباز که روزها به شب آرد در بند شهوت و شبها روز کند در خواب غفلت و بخورد هر چه در میان آید و بگوید هر چه بر زبان آید، زندست اگر چه در عباست.

ای درونت برهنه از تقوی  
کز برون جامه ریا داری  
پرده هفت رنگ در مگذار  
تو که در خانه بوریا داری» (گلستان، ۱۰۷: یوسفی)

و در جای دیگر دربارهٔ اخلاق حقیقی و واقعی عارفان می گوید :

« ظاهر حال عارفان دلوق است  
این قدر بس، چو روی در خلق است  
در عمل کوش و هر چه خواهی پوش  
تاج بر سر نه و علم بر دوش  
ترک دنیا و شهوت است و هوس  
پارسایی، نه ترک جامه و بس  
در قزاقند مرد باید بود  
بر مخنث سلاح جنگ چه سود؟» (همانجا : ۸۸)

و در انتقاد از ایشان گوید :

« یکی را از مشایخ شام پرسیدند که حقیقت تصوف چیست ؟ گفت : از این پیش ، طایفه ای در جهان پراکنده بودند بصورت و بمعنی جمع و این زمان قومی بصورت جمعند و به دل پراکنده». (همانجا : ۹۷ - ۹۶)

و نیز در باب هفتم در داستان جدال سعدی با مدعی... در جواب درویش که به حدیث الفخر فخری استناد می کند، می گوید : « خاموش که اشارت خواجه علیه السلام ، به فقر طایفه ای است که مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا ، نه اینان که خرقه ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند .

ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ  
بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیج؟  
روی طمع از خلق بیچ ، ار مردی  
تسیح هزار دانه بر دست میچ» (همانجا : ۱۶۳ )

و نیز در حکایتی در باب سوم :

« موسی ، علیه السلام، درویشی را دید از برهنگی به ریگ در شده ، دعا کرد تا خدای، عَزَّوَجَلَّ ، مر او را نعمتی داد . پس از چند روز دیدش گرفتار و خلقی بر او گرد آمده . گفت : این را چه حالت است ؟ گفتند : خمر خورده است و عربده کرده و خون کسی ریخته ، قصاصش همی کنند. » ( همانجا : ۱۱۴ )

سعدی عزلت و کناره گیری از اجتماع را مردود شناخته و معاشرت را برای تهذیب عقول امری ضروری دانسته و عبادت مطلق و تعصبات خشک را که بهانه دوری از خلق و معاشرت با اغیار است مذموم و دور از فهم می داند و می گوید :

« طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسیح و سجاده و دلخ نیست » ( بوستان ، ۵۵ : یوسفی )  
سعدی از میان فرّق صوفیه نفرت خود را بیشتر نسبت به قلندران ابراز می کند :

« پسر کو میان قلندر نشست در گو زخیرش فروشوی دست » ( همانجا ، ۱۶۵ )

و در جای دیگر درباره آنان می گوید : « عابدان نیم سیر خورند... اما قلندران چندان که در معده جای نفس نماند و بر سفره ، روزی کس » ( گلستان ، ۱۷۸ ، یوسفی )

در مقابل اینها ، سعدی از صوفیان پاکباز نیز سخن می گوید ، مثلاً : « یکی از پادشاهان پارسایی را دید ، گفت : هیچت از ما یاد می آید ؟ گفت : بلی ، هر وقت که خدای را فراموش می کنم. » ( همانجا : ۹۲ )

اما با این همه سعدی مقام عالم را در برابر درویش نماها و برتری مدرسه را از خانقاه چنین تصویر می کند :

« صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم : میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن، این فریق را ؟

گفت : آن گلیم خویش بدر می برد ز موج وین جهد می کند که بگیرد غریق را » ( همانجا : ۱۰۴ )

نتیجه :

حشر و نشر سعدی با انواع اشخاص و تأمل در رفتار و خلیات آنان سبب شده که وی چون جامعه شناسی منتقد و دقیق در کلام خود، تصویری انتقادی و طنزآمیز مطابق با معیارهای طنز عصر امروز از رفتارهای آنان ارائه نماید. به عقیده شیخ اجل در دست یابی به جامعه صالح ، آرمانی و پویا بویژه اعمال پادشاهان و تأثیر صاحب منصبان دین و دنیا در رأس هرم حکومتی از اهمیت ویژه ای برخوردارست . بدین سبب کلام خود را جایگاه مناسبی برای بیان اعتقادات انتقادی خویش قرار می دهد ؛ چنانکه اگرچه عصر مشروطه را دوره

ظهور طنز و انتقاد سیاسی نسبت به دولتمردان می دانند؛ اما بیقین سعدی را می توان یکی از بنیانگذاران این نوع شیوه سخنوری در قرن هفتم به شمار آورد.

پی نوشتها

۱- Satire

۲ - سعدی، گلستان، ۷۱- ۷۰، در سیرت پادشاهان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۴، این قصه را انوری نیز با تفاوتهایی نظم کرده. رک: انوری، دیوان، ۷۰۱/۲، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ در مثنوی مولوی نیز روایتی دیگر از این داستان دیده می شود. رک: مولوی، مثنوی، ۱۶۳/۵، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، توس، ۱۳۷۵.

۳ - برای نمونه برای خواندن سرنوشت بزرگمهر رک. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ج ۸/ صص ۸۰۶-۱۷۹۹، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸، همچنین، بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، ج ۲/۴۷۲، به کوشش دکتر خطیب رهبر، تهران، مهتاب، ۱۳۷۵. سرگذشت حسنک وزیر بیهقی رک. ابوالفضل، تاریخ بیهقی، ج ۱/۱۷۳. سرگذشت رک. خواجه نظام الملک صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲/ صص ۸-۹۰۴، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۷. سرگذشت ناصر خسرو رک. ناصر خسرو، دیوان، صص ۷-۳۹، با مقدمه سیدحسن تقی زاده، تهران، نگاه، ۱۳۷۵. سرگذشت ابوالقاسم فراهانی رک. یادداشت های قزوینی، صص ۸-۲۷۸، تهران، چاپ ایرج افشار، ۱۳۶۳. سرگذشت امیرکبیر رک. دایره المعارف تشیع، ج ۲/۵۲۰. زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی و ...، تهران، سازمان دایره المعارف تشیع ۱۳۶۸.

۴- Political satiries

۵ - برای اطلاع بیشتر از این شیوه طنزپردازی و نمونه هایی از آن رک. بهزادی اندوهجردی، حسین، طنز و طنزپردازی در ایران، صص ۹۶-۷۲ (طنز و تاریخ)، تهران، صدوق، ۱۳۷۸.

۶ - Erasme

۷ - Barbier Demeynard

۸ - Rablais

۹ - الهزل فی الکلام کالملاح فی الطعام: شوخی در سخن مانند نمک در غذاست.

### فهرست مراجع

- ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان ، یان ریپکا ، ۱۳۶۶، ترجمه یعقوب آژند ، تهران ، نشر گستره .
- بوستان ، مصلح الدین سعدی شیرازی ، ۱۳۷۵، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ، تهران ، خوارزمی .
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا، ۱۳۶۷ ، تهران ، انتشارات فردوس .
- تاریخ بیهقی ، ابوالفضل بیهقی ، ۱۳۷۵ ، به کوشش دکتر خطیب رهبر ، تهران ، مهتاب .
- تازیانه‌های سلوک (گزیده سنایی) ، شفیع کدکنی ، ۱۳۷۲، تهران ، آگاه .
- تحقیق درباره سعدی ، هانری ماسه، ۱۳۶۹ ، ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر محمد حسن مهدوی اردبیلی ، تهران ، انتشارات توس ، چاپ دوم.
- دیوان انوری ، با مقدمه سعید نفیسی، ۱۳۷۶ ، تهران ، انتشارات نگاه.
- دیوان ، ناصر خسرو ، ۱۳۶۸، به اهتمام مینوی - محقق ، تهران .
- \_\_\_\_\_ ، ناصر خسرو ، ۱۳۷۵، با مقدمه سیدحسن تقی‌زاده، تهران ، نگاه .
- دایره‌المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی و ... ، ۱۳۶۸ ، تهران ، سازمان دایره‌المعارف تشیع .
- شاهنامه ، فردوسی ، ۱۳۷۸، ابوالقاسم ، تهران ، ققنوس .
- کلیات سعدی، ۱۳۷۹ ، پمحمد علی فروغی ، تهران ، نشر محمد.
- گلستان سعدی ، ۱۳۷۴، به تصحیح غلامحسین یوسفی ، تهران ، خوارزمی.
- طنز و طنزپردازی در ایران ، بهزادی اندوهجردی ، حسین ، ۱۳۷۸، (طنز و تاریخ) ، تهران، صدوق.
- مثنوی مولوی، ۱۳۷۵ ، به تصحیح رینولد نیکلسون ، تهران ، توس.
- مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی ( مقالات کنگره سعدی و حافظ) ، ۱۳۵۴، به کوشش منصور رستگار فسایی ، شیراز ، انتشارات دانشگاه ، چاپ اول.
- لیلی و مجنون ، نظامی گنجوی، ۱۳۶۳ ، تهران ، چاپ وحید دستگردی .
- یادداشت‌های قزوینی ، ایرج افشار، ۱۳۶۳ ، تهران ، چاپ ایرج افشار.